

## معرفی الگوی «زبامغز» و بررسی نقش آن در برقراری ارتباط مؤثر: گامی فراتر از توانش ارتباطی

رضا پیش‌قدم (گروه زبان انگلیسی و روان‌شناسی تربیتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)  
شیمای ابراهیمی\* (گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

### چکیده

مکالمه و برقراری ارتباط مؤثر، نوعی فرایند اجتماعی است که توسط زنجیره‌های واژگانی و زبانی نمود پیدا می‌کند. در واقع سخن را می‌توان نوعی واسطه ارتباطی به‌شمار آورد که به دانش زبانی و توانش سخنگو بستگی دارد؛ اما چنانچه هدف غایی مکالمه برقراری ارتباط مؤثر باشد، باید فراتر از رسیدن به قصد و نیات شخصی گوینده گام برداشت. در پژوهش حاضر نگارندگان با در نظر گرفتن مفهوم «پساتأثیر» در گامی فراتر از توانش ارتباطی، براساس ساختار مغز و کارکردهای مربوط به لوب‌ها، الگویی به نام «زبامغز» را معرفی می‌کنند که افزون بر ساختار واژگانی، به بررسی نقش تفکر، هیجانات، حواس و فرهنگ در ارتباطات می‌پردازد. این الگو، زبان را ابزاری برای تغییر رفتار و رشد می‌داند و براساس ساختار مغز و زبان (زبامغز)، چهار مفهوم زبافکر (شناخت و تفکر در زبان)، زبایه‌جان (هیجان در زبان)، زباهنگ (فرهنگ در زبان) و زبایحواس (حواس در زبان) را مطرح می‌کند. براساس الگوی زبامغز می‌توان کارکردهای کلان مغز را در زبان جستجو کرد و تصویر متفاوت و منسجمی از زبان ارائه داد که در برقراری روابط مؤثر با دیگران تسهیل‌گر است. از این منظر در مکالمه، افزون بر زبان خودخواه، زبان دگرخواه نیز باید مدنظر قرار گیرد و افراد باید افزون بر توانش ارتباطی به توانش درمان زبانی (زبان برای زندگی بهتر) نیز توجه کنند.

\* نویسنده مسئول shimaabrahimi@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۰۱

**کلیدواژه‌ها:** توانش ارتباطی، توانش درمان زبانی، زیامغز، زبافکر، زیاهیجان، زیاهنگ، زیاحواس

### ۱. مقدمه

در تعاملات روزمره، عواملی مانند دانش زبانی و دستوری گویشوران، دانش اجتماعی فرهنگی، دانش عملگرا و مهارت استفاده از زبان و میزان درگیری حواس و هیجانات همگی حائز اهمیت هستند. افراد باید برای برقراری ارتباط مؤثر انعطاف‌پذیر باشند و راهکارهای متعددی را برای آن مدنظر قرار دهند. در واقع برای ایجاد هیجانات و انگیزه مثبت در مکالمه، باید رابطه دوسویه‌ای در ارسال پیام از فرستنده و گیرنده وجود داشته باشد و گوینده موفق فردی است که تلاش می‌کند ارتباطی دوسویه برقرار کند.

آکانر<sup>۱</sup> (۲۰۰۱) ارتباط مؤثر را نتیجه درک نگرش سایرین و احترام به دیدگاه‌های آنها می‌داند و معتقد است چنانچه ارتباط مؤثری میان گوینده و مخاطب صورت گیرد، پاسخ‌های بهتری در این مکالمه دریافت می‌شود. بنابراین، توجه به افراد و احترام به آنها باعث می‌شود ارتباط کارآمد به وجود آید و در نتیجه ارتباط مؤثر، اعتماد شکل بگیرد.

در راستای ارتباط با مخاطب، چگونگی استفاده از الفاظ و واژگان در مکالمه از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ زیرا هر فردی درجه‌ای از احساسات دارد و بار هیجانی<sup>۲</sup> واژگان برای هر فردی متفاوت است (پیش‌قدم، آدامسون<sup>۳</sup> و شایسته، ۲۰۱۳). در واقع، ترتیب و ترکیب واژگان باعث می‌شوند واقعیت‌های بیرونی متفاوت جلوه کنند و گوینده کلام باید توجه داشته باشد که به چه میزان قادر است از این ترتیب‌ها برای تأثیر بر مخاطب بهره ببرد. باید توجه داشت در مکالمات این تأثیر از اهمیت زیادی برخوردار است. این‌گونه به نظر می‌رسد امروزه افراد در مکالمات

---

1. O'Connor  
2. emotional load  
3. Adamson

معمولاً در جهت دست یافتن به اهداف و نیات «خود» پیش می‌روند و «دیگری» و احساسات او چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. این امر در حالی است که تأثیر بر روی مخاطب میزان موفقیت مکالمه را نشان می‌دهد و میزان اشتیاق به تعامل<sup>۱</sup> افراد و سطح درگیری حسی هیجانی آن‌ها با یکدیگر رابطه مستقیمی دارد (پیش‌قدم، ۲۰۱۶).

بر این اساس، زبان می‌تواند افزون بر ساختار واژگانی مصطلح در زبان‌شناسی از دیدگاه ساختار مغزی نیز کنکاش شود و در این بررسی نقش تفکر، هیجانات، حواس و فرهنگ در ارتباطات قابل توجه است. در واقع در دنیای کنونی با توجه به رشد روزافزون فناوری اطلاعات، در قسمت زبان نیز نیاز به نوآوری و خلاقیت است و باید نگاه سنتی را نسبت به بحث زبان تغییر داد. چنانچه افراد بدانند فکر، هیجان، فرهنگ و حواس و رای واژگان چیست، بدون تردید بسیاری از مشکلات ارتباطی، هیجانی و شناخت رفتاری آنان تغییر می‌یابد که این همان درمان زبانی<sup>۲</sup> است و در آن زبان به‌عنوان ابزار تغییر رفتار، رشد و ابزاری برای بهبود حال فردی دیگر است. با توجه به این ملاحظات، هدف نگارندگان از پژوهش حاضر معرفی الگوی زبامغز و زیرمجموعه‌های آن (زبافکر<sup>۳</sup>، زباهیجان<sup>۴</sup>، زباهنگ<sup>۵</sup> و زباحواس<sup>۶</sup>) به‌عنوان الگویی کارآمد در برقراری ارتباط مؤثر است.

## ۲. نظریه توانش ارتباطی<sup>۷</sup> (زبان به عنوان ابزاری برای ارتباط)

نظریه توانش ارتباطی نخستین بار توسط هایمز<sup>۸</sup> (۱۹۷۲) مطرح شده است. وی معتقد است برای برقراری ارتباط مؤثر، افراد باید دانش و توانایی لازم را برای استفاده از زبان به‌دست آورند. این دانش شامل اطلاعات لازم درباره ساختار دستوری ممکن، همخوانی ساخت با بافت زبانی و توجه به زبان صحیح است. پس از وی کنل

1. willingness to communicate (WTC)
2. linguistic therapy
3. cogling
4. emoling
5. cultuling
6. sensoling
7. communicative competence
8. Hymes

و سواين<sup>۱</sup> (۱۹۸۰) نیز اين نظريه را به چهار بُعد تقسيم کردند و معتقدند چنانچه فرد بخواهد رابطه موفقی با ديگران برقرار کند، بايد اين موارد را مدنظر قرار دهد. لازم به ذکر است که اين موارد معمولاً به صورت ناخودآگاه توسط افراد فرا گرفته می شوند. در زير توضیح هر یک از اين ابعاد از دیدگاه کنل و سواين (۱۹۸۰) ذکر شده است:

۱. توانش دستوری<sup>۲</sup>: اين توانش به ظرفيت واژگانی و دستوری توجه دارد و صحت یک جمله را با توجه به اين ظرفيت مدنظر قرار می دهد. به عبارت ديگر، اگر فرد بخواهد با ديگران ارتباط برقرار کند در ابتدا بايد واژه يا ساختار مناسب را برگزيند و اين واژگان و ساختار می توانند در خانواده فراگرفته شوند.

۲. توانش گفتمانی<sup>۳</sup>: يعنی فرد بايد بداند چگونه جملاتش را به يکديگر ارتباط دهد (انسجام)<sup>۴</sup> تا مخاطب او کل گفتمان يا متن را به خوبی درک کند.

۳. توانش جامعه‌شناسی زبان<sup>۵</sup>: فرد بايد بداند چه کسی، در کجا و با چه فردی در حال مکالمه است و چگونه با او ارتباط برقرار می کند. به عنوان نمونه، صحبت کردن با دوست، رئيس، معاون و غيره با يکديگر فرق دارند و براساس نوع مخاطب و بافت<sup>۶</sup>، کلمات انتخاب می شوند. واژگانی مانند «دراز»، «بلند»، «رشيد» اگرچه در ظاهر هم معنا به نظر می رسند ولی به لحاظ معنایی متفاوت هستند. فرد بايد بداند هر یک را در چه بافتی و کجا به کار ببرد و کلمات مترادف صد در صد وجود ندارد.

۴. توانش راهبردی<sup>۷</sup>: اين توانش به راهبردهایی که افراد برای شروع، پايان، ادامه، ترميم و تغيير جهت ارتباط به کار می گيرند، اشاره دارد. به عنوان نمونه، افراد در هنگام برقراری ارتباط ممکن است موردی را فراموش کنند و در اين هنگام از

- 
1. Canal & Swain
  2. grammatical competence
  3. discourse competence
  4. cohesion
  5. sociolinguistic competence
  6. context
  7. strategic competence

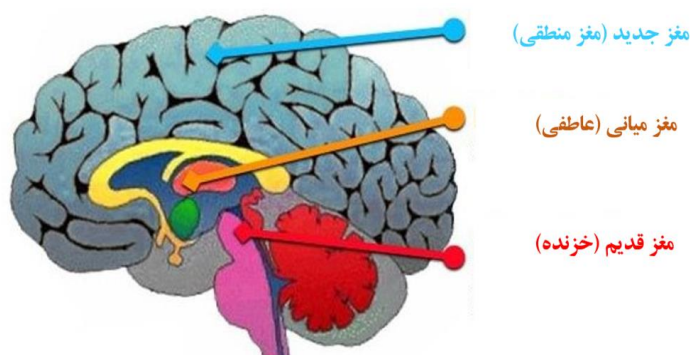
راهبردها مدد می‌گیرند. به‌کاربردن عباراتی مانند «داشتم می‌گفتم»، «همان‌طور که خودت می‌دانی» و غیره از جمله راهبردهایی هستند که گوینده ممکن است با به‌کار بردن آن‌ها قصد خریدن زمان و فرصت برای خود داشته باشد تا مطلبی را که فراموش کرده راحت‌تر به یاد بیاورد.

لازم به ذکر است پیش‌قدم، ابراهیمی و طباطبائیان (۱۳۹۸) با توجه به اهمیت توانش ارتباطی، بُعد دیگری به نام توانش هیجان‌حسی<sup>۱</sup> را معرفی کرده و معتقدند افراد افزون بر چهار بُعد عنوان‌شده در نظریه کِنل و سِواین (۱۹۸۰)، باید از لحاظ حسی و هیجانی نیز به مخاطب توجه کنند تا ارتباط به بهترین شیوه ممکن صورت گیرد. بر این اساس، هرچه شکاف کمتری به لحاظ حسی و هیجانی میان گوینده و مخاطب برقرار باشد، درک مشترک از موضوع شکل می‌گیرد و میزان یادگیری و فهم افزایش می‌یابد. بنابراین، از آن‌جاکه در نظریه توانش ارتباطی تنها برقراری ارتباط و رسیدن به خواسته‌ها و اهداف شخصی در مکالمه مهم است، می‌توان توانش درمان‌زبانی<sup>۲</sup> (زبان برای زندگی بهتر) را نیز در تکمیل توانش‌های اشاره شده برای برقراری ارتباط مؤثر معرفی نمود. در این مفهوم، زبان متغیر وابسته نیست بلکه متغیر مستقل است که می‌تواند خود منشأ تغییرات باشد. بر این اساس، نگارندگان براساس ساختار مغز و زبان (زبامغز<sup>۳</sup>)، چهار مفهوم زبافکر (شناخت و تفکر در زبان)<sup>۴</sup>، زباهیجان (هیجان در زبان)<sup>۵</sup>، زباهنگ (فرهنگ در زبان)<sup>۶</sup> و زباحواس<sup>۷</sup> (حواس در زبان) را مطرح می‌کنند و به نقش آن‌ها در برقراری ارتباط مؤثر می‌پردازند. برای تفهیم بیشتر این مطالب ابتدا در زیر به تئوری مغزهای سه‌گانه<sup>۸</sup> پرداخته می‌شود.

1. emo-sensory competence
2. linguo-therapeutic competence
3. brainling
4. cogling
5. emoling
6. cultuling
7. sensoling
8. triune brain

### ۳. نظریه مغزهای سه گانه

براساس نظریه مغزهای سه گانه (سه مغز در یک مغز) مک‌لین<sup>۱</sup> (۱۹۷۸)، مغز انسان از سه ساختار به هم پیوسته شامل مغز خزنده<sup>۲</sup>، مغز لیمبیک<sup>۳</sup> و مغز کورتکس/نئوکورتکس<sup>۴</sup> تشکیل شده است که این ساختارها بر هم اثرگذارند و تشکیل یک کل را می دهند. این ساختار در شکل ۱ قابل مشاهده است:



شکل ۱. مغزهای سه گانه (پیش قدم، ابراهیمی و طباطبائیان، ۱۳۹۸، ص. ۲۰۷)

همان گونه که در شکل ۱ مشاهده می شود، پایین ترین و قدیمی ترین قسمت مغز (ساقه مغز)، مغز خزنده یا مغز پسین<sup>۵</sup> (مغز قدیم) است که بیشتر حواس ساده مانند درد، لذت و غیره را شامل می شود و میان انسان و سایر موجودات مشترک است. اطلاعاتی که از نخاع می آید، ابتدا وارد این قسمت می شود و مخصوص تحلیل حواس است. شایان ذکر است این مغز فاقد لذت احساسی است، رفتارهای کلیشه ای بر پایه یادگیری ها را برعهده دارد و مسئول اعمال غریزی است. مغز لیمبیک، قسمت میانی مغز است و بین انسان و پستانداران مشترک است. این مغز مسئول احساسات و عواطف است و به طور کلی وظیفه تبدیل حس به احساس به کمک حافظه را برعهده

1. MacLean
2. reptilian brain
3. limbic brain
4. neocortex brain
5. posterior brain

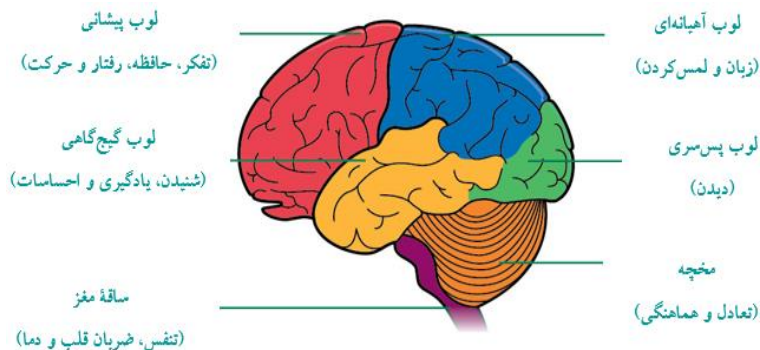
دارد. تکامل یافته‌ترین لایه مغز که فقط مختص انسان است، قشر جدید مخ یا نئوکورتکس<sup>۱</sup> (مغز جدید) نام دارد که تفکر انتزاعی، برقراری ارتباط کلامی و زبان، استدلال و حل مسئله و فرایند یادگیری پیچیده برعهده آن است (مکلین، ۱۹۸۷؛ نقل در پیش‌قدم، ابراهیمی و طباطبائیان، ۱۳۹۸).

براساس ساختار مغزهای سه‌گانه، زبافکر مربوط به قسمت نئوکورتکس، زباهیجان و زباهنگ مربوط به قسمت لیمبیک و زباحواس مربوط به قسمت مغز خزنده می‌باشند. بنابراین زبان و چگونگی برقراری ارتباط با دیگران می‌تواند از جانب این چهار بُعد بررسی شود. افزون بر مغزهای سه‌گانه، آشنایی با لوب‌های مغز<sup>۲</sup> و کاربرد آن‌ها نیز در برقراری ارتباط مؤثر کمک‌کننده است که در ادامه بدان‌ها پرداخته می‌شود.

#### ۴. لوب‌های مغز و کارکردهای آن

مغز شامل قسمت‌هایی است که هر یک دارای کارکرد مشخصی هستند. ابتدا مغز به دو لایه فوقانی<sup>۳</sup> و تحتانی<sup>۴</sup> تقسیم می‌شود که به‌نظر می‌رسد لایه فوقانی برای انجام کارهایی مانند ثبت نوار مغزی قابل دسترس‌تر است و با این قسمت می‌توان فعل و انفعالاتی که بر روی کورتکس اتفاق می‌افتد را اندازه‌گیری کرد. قسمت تحتانی مغز لایه‌های خاکستری مغز است که غیرقابل دسترس‌تر به‌نظر می‌رسد. پس از آن می‌توان مغز را به چهار لوب (قسمت) پیشانی<sup>۵</sup>، لوب آهیانه‌ای<sup>۶</sup>، لوب پس سری<sup>۷</sup> و لوب گیج‌گاهی<sup>۸</sup> تقسیم کرد که همراه با کارکردهای آنان در شکل ۲ قابل مشاهده است (اوروال<sup>۹</sup>، ۲۰۰۹).

- 
1. neocortex
  2. lobes of brain
  3. cortical
  4. subcortical
  5. frontal lobe (PFC)
  6. parietal lobe
  7. occipital lobe
  8. temporal lobe
  9. Overwalle



شکل ۲. لوب‌های مغز و کارکردها<sup>۱</sup>

همان‌گونه که در شکل ۲ مشاهده می‌شود، قسمت جلوی مغز (پیشانی)، مربوط به تفکر، حافظه، رفتار (تصمیم‌گیری) و حرکت است و تجزیه و تحلیل در آن اتفاق می‌افتد. قسمت مرکزی سر مربوط به زبان، لمس کردن و انجام دادن است. بخش دیداری انسان (رصد کردن و دیدن تجربیات گذشته) مربوط به قسمت پشت مغز است و قسمت کناری سر که نزدیک گوش‌هاست، بخش مربوط به شنیداری، یادگیری و احساسات (دریافت کردن) است (اوروال، ۲۰۰۹) بنابراین، هنگامی که فرد کلمه‌ای را در متنی می‌بیند، آن کلمه نخست به بخش دیداری (قسمت پشت مغز) می‌رود و در زیر این قسمت بخش هیجانات قرار گرفته است. در آنجا مغز جستجو می‌کند که آیا آن کلمه را پیش از این دیده یا ندیده است و آن کلمه دارای چه معنایی است. سپس، کلمه مورد نظر برای تجزیه و تحلیل به قسمت پیشانی مغز می‌رود و آن کلمه و معنایش در بافت بررسی می‌شود. در پایان به بخش فوقانی مغز برای انجام دادن (به‌عنوان مثال نوشتن) می‌رود.

##### ۵. معرفی الگوی زبامغز

همان‌گونه که اشاره شد، براساس ساختار مغز، مغز انسان شامل سه قسمت اصلی و حداقل چهار لوب است که برطبق این دسته‌بندی پیش‌قدم (۲۰۲۰، ص، ۱۰۱)

1. [http://www.macmillan.org.uk/\\_images/Brain-lobes-functions-labelled\\_tcm9-155258.jpg](http://www.macmillan.org.uk/_images/Brain-lobes-functions-labelled_tcm9-155258.jpg)



الگویی به نام زبامغز را مطرح نموده است. وی معتقد است «در زبان‌شناسی اصولاً زبان را از مناظر مختلف که عموماً از جزء به کل است (واج‌شناسی<sup>۱</sup>، ساخت‌واژه<sup>۲</sup>، نحو<sup>۳</sup>، معناشناسی<sup>۴</sup>، کاربردشناسی<sup>۵</sup>، تحلیل گفتمان<sup>۶</sup> و غیره) بررسی می‌کنند»، اما الگوی زبامغز اشاره به نمود زبان در مغز دارد و اینکه زبان در مغز چگونه تجلی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، افراد در صحبت کردن خود می‌توانند از کل کارکردهای مغز و ساختار مربوط به آن استفاده کنند تا بتوانند ارتباط خوبی را با مخاطب برقرار کنند. بنابراین، در این الگو با توجه به اهمیت دادن به مباحثی مانند زبان و تفکر، زبان و هیجان، زبان و حواس، زبان و فرهنگ و جایگاه هر یک از آنان در ساختار مغز مفاهیمی مانند زبافکر (نمود فکر در زبان)، زباهیجان (نمود هیجان در زبان)، زباحواس (نمود حواس در زبان) و زباهنگ (نمود فرهنگ در زبان) مطرح می‌شوند که در شکل ۳ قابل مشاهده هستند:



شکل ۳. الگوی زبامغز و زیرمجموعه‌های آن

1. phonology
2. morphology
3. syntax
4. semantics
5. pragmatics
6. discourse analysis

پیش‌قدم (۲۰۲۰، ص. ۱۰۱) معتقد است «براساس الگوی زیامغز می‌توان کارکردهای کلان مغز را در زبان جستجو کرد و تصویر متفاوت و منسجمی از زبان را ارائه داد». در ادامه به تعریف هر یک از زیرمجموعه‌های الگوی زیامغز و کارکرد آن‌ها در برقراری ارتباط مؤثر پرداخته می‌شود:

**زبافکر** (فکر در زبان): به این موضوع اشاره دارد که انتخاب واژگان و آرایش زبانی گوناگون، فکر متفاوت تولید می‌کند. در حقیقت وسعت نگاه آدمی در حجم و ترکیب واژگان اوست و هر ترکیب و انتخاب واژگانی تأثیری متفاوت بر افراد دارد و آنان باید بازی این ترکیب را برای برقراری ارتباط مؤثر بدانند. به‌عنوان نمونه، دو واژه «عقل» و «کل» هر دو به‌تنهایی واژگانی با بار معنایی مثبت هستند که در ترکیب واژگانی «عقل کل» بار معنایی منفی پیدا می‌کنند. استفاده از جمله «من فردا با حاج‌خانوم می‌آیم» به‌جای جمله «من فردا با همسرم می‌آیم» می‌تواند نشان‌دهنده میزان مذهبی بودن فرد باشد که ترجیح داده است به‌جای واژه «همسر» از واژه «حاج‌خانوم» استفاده کند تا این بار معنایی را به مخاطب نیز منتقل سازد. بنابراین، با ترکیب و ترتیب واژگانی متفاوت می‌توان تأثیر گوناگونی ایجاد کرد و از قبال آن می‌توان ذهن افراد را نیز خواند. در این راستا، فکرناسی در روابط از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و اگر زبافکر درست تشخیص داده نشود، ارتباط مؤثری برقرار نمی‌شود. این مبحث همانند بحث نظریه ذهن<sup>۱</sup> در روان‌شناسی است. براساس این نظریه، صورت‌های گوناگون ادراک اجتماعی و هیجانی که به شناخت افراد نیز مربوط هستند، نقش مهمی در رشد اجتماعی آنان دارند (کارپندال و لويس<sup>۲</sup>، ۲۰۰۶).

بنابراین، نظریه ذهن درک حالات ذهنی، هیجانات، باورها، تمایلات، نیات و سایر تجربیات درونی خود و دیگران است و از طریق رفتار انسان نشان داده می‌شود (پیش‌قدم، طباطبائیان و ابراهیمی، زیرچاپ). بر این اساس، افراد می‌توانند محتویات

---

1. theory of mind (TOM)

2. Carpendale & Lewis

ذهن و هیجان‌ات خود و دیگران را بفهمند و در مغز قسمتی وجود دارد که مربوط به قصد و نیت‌خوانی فرد و دیگران است (محمدزاده و خرمی بنادکی، ۱۳۹۴).

پرواضح است که با صحبت از «فکر»، ذهن به‌سمت فیلسوفانی مانند دکارت<sup>۱</sup> (۱۶۳۷) و جمله معروف وی «من فکر می‌کنم، پس هستم»<sup>۲</sup> می‌رود. در این جمله «من» مساوی با «تفکر» است و فردی که تفکر کند، انسان محسوب می‌شود. یعنی فکر فرد و دیگران مهم است و برای برقراری ارتباط مؤثر باید به‌دنبال تغییر نگرش و فکر دیگران بود. بنابراین، «تفکر» برابر با «انسانیت» است و بیانگر حالات ذهنی و اعمال فرد است که اساس ادراک و یادگیری وی را شکل می‌دهد. حال سؤال اینجاست «افراد چگونه فکر می‌کنند؟» و این سؤال به ویگوتسکی<sup>۳</sup> (۱۹۷۸، ۱۹۷۶) روان‌شناس روس بر می‌گردد که تفکر را همگام و همسو با تولید زبان می‌داند. وی با مطرح کردن نظریه واسطه<sup>۴</sup> (۱۹۷۸) و اهمیت چگونگی تفکر، معتقد است چنانچه فرهنگ به‌مثابه رفتار اجتماعی<sup>۵</sup> در نظر گرفته شود، باور جمعی و مشترک افراد بر آن تأثیر زیادی می‌گذارد. بنابراین، ارتباط زیادی میان فرهنگ جامعه زبانی و تفکرات افراد آن جامعه وجود دارد. در نظریه واسطه<sup>۶</sup> او، ابزاری<sup>۶</sup> وجود دارد که فرایندهای سطح پایین ذهن<sup>۷</sup> مانند لمس کردن و احساسات را به فرایندهای عالی و سطح بالای ذهن<sup>۸</sup> مانند هوش، خلاقیت و غیره مرتبط می‌سازد و فرایند تفکر اتفاق می‌افتد. وی این ابزار و واسطه را «زبان» می‌داند. از نظر او، زبان ابزاری برای تفکر است و اگر زبان نباشد، تفکر پیچیده نخواهد بود. به‌عنوان نمونه، واژگانی که یک متخصص مغز و اعصاب از واژه «سر» در ذهن خود دارد ممکن است چند صد برابر واژگان یک فرد عادی باشد؛ زیرا ابزار زبانی و واژگانی‌اش مرتبط با حرفه اوست.

- 
1. Descartes
  2. I think, therefore I am
  3. Vygotsky
  4. mediation theory
  5. social behavior
  6. tools mediation
  7. lower-order processes
  8. higher-order processes

بنابراین، زبان ابزاری است که به فرد کمک می‌کند بهتر بیندیشد. در نظر ویگوتسکی، چنانچه فرد واژه نداشته باشد تفکر نیز ندارد و اگر تفکر نداشته باشد، انسان نیست. در واقع واژگان به تحلیل جهان فرد و تفکر او کمک می‌کند و از اهمیت زیادی برخوردار است.

افزون بر موارد اشاره شده، چگونگی انتقال تفکر نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. آستن<sup>۱</sup> (۱۹۷۵) در نظریه کنش گفتاری<sup>۲</sup>، معتقد است براساس کارهای گوناگونی که فرد می‌تواند با کلمات انجام دهد، تحلیل‌های متفاوتی از آن‌ها می‌توان ارائه داد و در حقیقت فیلسوفان بر این عقیده بوده‌اند که زبان به کار گرفته می‌شود تا جهان را بازنمایی کند (زرقانی و اخلاقی، ۱۳۹۱). بر این اساس وی معتقد است گوینده با به‌زبان آوردن جملات کار انجام می‌دهد. از این رو، او سه سطح متفاوت کنش بیانی<sup>۳</sup>، کنش منظوری<sup>۴</sup> و کنش تأثیری<sup>۵</sup> را مطرح می‌کند و اذعان دارد هر گفته‌ای این سه کنش را در بردارد. منظور از کنش بیانی، معنی تحت‌اللفظی است و به عبارتی اشاره دارد که معنا و مصداق دارند. کنش منظوری، قصد و نیت گوینده از کلام را مدنظر قرار می‌دهد و کنش تأثیری به اثری که جمله بر روی مخاطب می‌گذارد، توجه دارد. به‌عنوان نمونه، مادری به دخترش به یک‌باره می‌گوید: «سوسک!» منظور از گفتن این واژه این است که «سوسک را بکش». اما دخترش با شنیدن این واژه فریاد می‌کشد و فرار می‌کند. کنش بیانی این جمله یعنی «اینجا سوسک وجود دارد» اما منظور مادر از گفتن این عبارت کشتن سوسک بوده است نه خبر دادن در مورد اینکه سوسک وجود دارد. تأثیری که این جمله بر روی دختر گذاشته نیز فرار بوده است نه کشتن سوسک؛ بنابراین، مادر به مقصود خود دست نیافته است. لازم به ذکر است بیشتر سوءتفاهمات از این امر ناشی می‌شود که فکر فرد چیز دیگری است و با کلمات فکر خود را منتقل می‌کند، اما تأثیری که از

- 
1. Austin
  2. speech act theory
  3. locutionary act
  4. illocutionary act
  5. perlocutionary act

مخاطب انتظار دارد ممکن است رخ ندهد. در واقع می‌توان گفت پشت هر زبان فکری است که گوینده به تأثیری که مدنظر دارد دست نمی‌یابد و ممکن است با سوء تفاهمات ایجادشده جملات حتی تأثیر منفی و بالعکس بر روی مخاطب داشته باشد.

افزون بر منظور و تأثیر، می‌توان مفهومی به نام «پساتأثیر»<sup>۱</sup> را نیز مطرح کرد. در این مفهوم تأثیر بلندمدت و توجه به «دیگری» مهم است. اینکه فرد فکر کند عواقب و تأثیر کلام او پس از گفتن چه بوده است که گاهی می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که زبافکر درست منتقل نشده است. چنانچه بخواهیم پساتأثیر را با تأثیر موردنظر آستن مقایسه کنیم، می‌توان گفت فرد در کنش گفتاری فقط به رسیدن به خواسته می‌اندیشد و تأثیر مدنظر وی از نوع کوتاه‌مدت است یعنی در آن لحظه ممکن است محقق شود یا خیر. در جمله فوق کشتن سوسک مدنظر بوده که محقق نشده است. حال در آن لحظه ممکن است مادر خود برای کشتن سوسک اقدام کرده باشد اما در حین رفتن پایش لیز خورده و بر زمین خورده است. به لحاظ پساتأثیر در چنین لحظه‌ای دختر به دیگری که همان مادرش است می‌اندیشد و خود را سرزنش می‌کند که کاش به جای فرار کردن خودش برای کشتن سوسک اقدام کرده بود تا پای مادرش نمی‌شکست و همان‌گونه که مشاهده می‌شود تأثیر رفتار فرد بلندمدت است و وی درباره عملکرد خود بیشتر می‌اندیشد. این تفکر بیشتر در مورد عملکرد سبب می‌شود حال فرد خوب یا بد شود و وی رفتار خود را برحسب آن تغییر دهد. بنابراین، به تغییر رفتار نیز منجر می‌شود. به صورت کلی، در کنش تأثیری، رسیدن به خواسته در کوتاه‌مدت و در لحظه مدنظر است اما در پساتأثیر فرد به تأثیر عملکرد در بلندمدت می‌پردازد و فرد دیگری را نیز در نظر می‌گیرد. در واقع، زبافکر، تعامل بین «خود» و «دیگری» است که اگر میان آنها تعادل برقرار باشد، ارتباط مؤثر شکل می‌گیرد و اگر این تعادل شکل نگیرد فرد به هدف خود در مکالمه دست نمی‌یابد.

**زباهیجان** (هیجان پشت عبارات زبانی): فیربک<sup>۱</sup> با گفتن جمله «من احساس می‌کنم، پس هستم»<sup>۲</sup> برخلاف دکارت (۱۹۶۳) که بودن انسان را منوط به تفکر می‌داند، معتقد است که انسان می‌تواند بدون فکر غذا بخورد، اما نمی‌تواند بدون غذا خوردن فکر کند. یعنی اگر انسان غذا نخورد فکری وجود ندارد. بر این اساس، وی معتقد است همه مسائل زندگی انسان تفکر نیست و عواملی مانند احساسات و هیجانات نیز در زندگی او نقش پررنگی دارند. داماسیو<sup>۳</sup> (۱۹۹۴، ۲۰۰۱) نیز بر این امر صحنه می‌گذارد و با مرتبط دانستن مغز و اراده معتقد است عواطف و هیجانات بر تصمیمات افراد تأثیر زیادی می‌گذارند. یعنی انسان‌ها ماشین‌های فکری نیستند که احساس نیز دارند بلکه آن‌ها را می‌توان مانند ماشین‌های عاطفی دانست که دارای تفکر نیز هستند. او بر این باور است که عاطفه بخش مجزایی از مغز انسان یا خرد او نیست بلکه سطحی پایین‌تر از خرد انسانی است که جایگاهش در مغز است و بدون عاطفه، خرد در تصمیم‌گیری‌هایش دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شود. بنابراین، اگر فرد بخواهد فکرش خوب کار کند حتماً باید این تفکر همراه با هیجان باشد و فردی می‌تواند خوب تصمیم بگیرد که هیجان نیز چاشنی تفکر وی باشد. البته لازم به ذکر است این گفته برخلاف نظر دکارت (۱۹۶۳) است که معتقد بود برای پررنگ کردن تفکر باید هیجانات را نادیده گرفت. باید توجه داشت برای برقراری ارتباط مؤثر نمی‌توان میان دو گانه هیجان و تفکر خط کشید و این دو را از یکدیگر جدا کرد و می‌توان بر این اعتقاد بود که با کمرنگ‌شدن میزان هیجان می‌توان شاهد سقوط تفکر نیز بود.

با توجه به مواردی که ذکر شد، مفهوم زباهیجان نخستین بار توسط (پیش‌قدم و ابراهیمی، زیرچاپ) مطرح شده است و بدین معناست که در زبانی که فرد استفاده می‌کند، هیجان وجود دارد (مثبت یا منفی). منظور از هیجان در اینجا لزوماً واژه نیست. منظور از هیجان این است که عبارت می‌تواند در بافت هیجان مثبت یا منفی

---

1. Feuerbach

2. I feel, therefore I am (Sentio, ergo, sum)

3. Damasio

ایجاد کند و براساس آن فضا می‌تواند باز یا بسته شود و حال افراد خوب یا بد شود. در واقع، هنگامی که هیجان وارد یک مکالمه می‌شود، گفتمان را به سمت نظام عاطفی سوق می‌دهد و یکی از وجوه این نظام عاطفی، قبض (فشاره) و بسط (گستره) گفتمان است (شعیری، ۱۳۸۵). نکته قابل توجه این است که چنانچه در مکالمه‌ای قبض گفتمانی بیشتر باشد، هیجانات و حس و ادراک آن بیشتر است و در مقابل گستره بسیار بالا باعث گشایش در سخن می‌شود (پیش‌قدم، ابراهیمی، شعیری و درخشان، زیرچاپ).

از این منظر دو نوع هیجان خودکار (درونی)<sup>۱</sup> و هیجان فکری (بیرونی)<sup>۲</sup> وجود دارد که افراد آنان را به مرور زمان و از محیط بیرون آموخته‌اند و نقش این دو در مکالمه قابل توجه است. در هیجانات خودکار/درونی، هیجان در ذات وجود دارد و اتوماتیک اتفاق می‌افتد مانند درد که در ذات خود هیجان منفی ایجاد می‌کند و ناخودآگاه و خودکار اتفاق می‌افتد. هیجانات فکری/بیرونی مانند کمک‌کردن کمی فکر نیاز دارد و به مرور زمان از محیط بیرون به دست آمده است. بنابراین، این نوع هیجان می‌تواند به دو دسته میان‌فردی و میان‌فرهنگی تقسیم شود:

هیجان فکری/بیرونی میان‌فرهنگی: هیجانات از فرهنگی به فرهنگ دیگر می‌توانند برای واژگان متفاوت باشند و واژگان متفاوت در فرهنگ‌های گوناگون می‌توانند تولید هیجانات متفاوت نمایند. به عنوان نمونه، در فرهنگی «سگ» نجس است و هیجانی که برای اغلب مردم در آن فرهنگ ایجاد می‌کند، از نوع منفی است. در فرهنگی دیگر، سگ عضو خانواده محسوب می‌شود و حتی ممکن است به او کتاب نیز تقدیم شود. در واقع در این فرهنگ، سگ هم‌نشین آدمی در نظر گرفته می‌شود و هیجان نسبت به آن نیز از نوع مثبت است. یا در فرهنگ غربی «جغد» نماد خرد، دانایی و عقلانیت است، اما در فرهنگ ایرانی این پرنده شوم و نحس است و هیجان

---

1. automatic emotion  
2. deliberative emotion

منفی تولید می‌کند. پس باید دقت کرد کلماتی که در مکالمات استفاده می‌شوند به لحاظ این دسته‌بندی نیز تأثیرات و هیجانات متفاوتی در افراد ایجاد می‌کنند.

هیجان فکری/بیرونی میان فردی: هیجانات از فردی به فرد دیگر می‌تواند متفاوت باشد. به عنوان نمونه، فردی ممکن است «میگو» دوست نداشته باشد و با شنیدن این واژه هیجان منفی به او دست می‌دهد و در مقابل فردی دیگر ممکن است غذای مورد علاقه‌اش میگو باشد و با شنیدن نام آن هیجان مثبتی به او دست بدهد. بنابراین، افراد متفاوت بسته به هیجانات گوناگون نسبت به واژگان، بار هیجانی متفاوتی را تجربه می‌کنند و تفکر متفاوتی نسبت به آن‌ها دارند. بر این اساس، هیجانات نسبت به واژگان مطلق نیستند و نسبی می‌باشند. به عنوان نمونه، فردی ممکن است با اتفاق طلاق زندگی‌اش اوج گرفته و در مسیر بهتری پیش برود و فردی ممکن است با این اتفاق زندگی‌اش دگرگون شود و سرنوشت بدتری برای او رقم بخورد. بنابراین، همان‌گونه که مشاهده می‌شود واژه «طلاق» اگرچه دارای هیجان منفی است، برای فرد اول ممکن است تولید هیجان مثبتی کند. نسبت را می‌توان نسبت به این واژه در دو بافت متفاوت مشاهده کرد.

بر این اساس، از آنجایی که میان جهان واژه، جهان بیرون و جهان درون مغز ارتباط وجود دارد (اوسیچرو<sup>۱</sup>، ۲۰۱۸)، نمی‌توان قدرت واژگان و تأثیراتی که بر افراد می‌گذارد را کم‌اهمیت به‌شمار آورد. بدین معنا که واژه می‌تواند با درگیرکردن قسمت‌های مرتبط مغز، جهان بیرون فرد را متفاوت کند که این خود نشان‌دهنده قدرت و اهمیت مراقبت از واژگان، تصورات و تفکرات است (پیش‌قدم، ابراهیمی و طباطبائی، ۱۳۹۸). باید توجه داشت که استفاده از واژگان مثبت منجر به ترشح هورمون‌های مثبت و شادی‌آور مانند دوپامین<sup>۲</sup>، سروتونین<sup>۳</sup>، اکسی‌توسین<sup>۴</sup> و غیره در مغز می‌شود و در مقابل استفاده از واژگان منفی و غم‌انگیز تولید هورمون‌های منفی

- 
1. Ó Siochrú
  2. dopamine
  3. serotonin
  4. oxytocin



مانند کورتیزول<sup>۱</sup> می‌کند و با تولید استرس و اضطراب فرد نمی‌تواند تمرکز چندانی داشته باشد (پیش‌قدم و ابراهیمی، ۱۳۹۹؛ طباطبائی‌فارانی، پیش‌قدم و مقیمی، ۱۳۹۸). جملاتی مانند «خوبی؟»، «ادامه بدم؟»، «می‌خوای بعد حرف بزنیم؟»، «آقا خوشحال شدم»، «فکر کنم امروز تو مود نیستی» و غیره از مصادیق توجه هیجانی در زبان هستند که گوینده با آوردن آنان نشان می‌دهد که به حس و هیجان مخاطب خود توجه می‌کند.

در بافتی دیگر، فردی فوت می‌کند و دیگران به اقوام متوفی تسلیت می‌گویند. چنانچه تسلیت را به معنای تسلی‌دادن در نظر بگیریم، پس حال فرد باید با این تسلی‌دادن مساعد شود. اما عباراتی که افراد در این بافت استفاده می‌کنند ممکن است متفاوت باشد. برخی می‌گویند «خداوند او را رحمت کند، انسان خوبی بود. جایش در بهشت است» و برخی می‌گویند «زود بود، حیف شد، خیلی جوان بود». چنانچه خانواده متوفی این دو جمله را بشنوند، هیجانات متفاوتی را تجربه خواهند کرد. در اولی ممکن است با شنیدن عباراتی مانند «انسان خوب»، «بهشت» و غیره هیجان آنان از نوع مثبت باشد اما در بافت دوم با شنیدن عباراتی مانند «حیف‌شدن»، «زود فوت کردن» و غیره هیجان منفی را تجربه می‌کنند و داغ آنان تازه خواهد شد. بنابراین، با عبارات زبانی می‌توان هیجان مثبت یا منفی در افراد تولید کرد و نیاز است هیجان‌شناسی کرد و هیجان پشت این عبارات را شناسایی نمود. لازم به ذکر است ادبیات ایران و ضرب‌المثل‌ها از این باب قابلیت بسیاری دارد. می‌توان دید کدام‌یک از ضرب‌المثل‌ها حال افراد را خوب می‌کند و در آن‌ها هیجان مثبتی تولید می‌کند. از همان‌ها می‌توان در مکالمه استفاده کرد و حال افراد را خوب کرد. باید توجه داشت که بازی زبانی، بازی هیجانی است و بازی هیجانی بازی تفکر و اندیشه است تا افرادی زندگی سالمی را تجربه کنند. زباهیجان‌ها در ارتباط از چنان اهمیتی برخوردارند که بر درک و شناخت افراد نسبت به یک پدیده، مفهوم‌سازی<sup>۳</sup> و تفسیر فرهنگی آنان تأثیرگذارند. یعنی هیجانات واژگان به شناخت انسان جهت می‌دهند و

---

1. cortisol

نمی‌توان در بررسی زبان افراد جامعه و تعاملات آنان نقش روان‌شناختی هیجانات را نادیده گرفت (پیش‌قدم، ابراهیمی، شعیری و درخشان، زیرچاپ).

**زباهنگ** (فرهنگ مستتر در زبان): به «ساختارها و عباراتی از زبان اشاره دارد که نما و شمای فرهنگی یک قوم را نشان می‌دهند و دربردارنده رابطه دوسویه میان زبان و فرهنگ‌اند. یعنی زبان می‌تواند نمایانگر فرهنگ یک جامعه باشد» (پیش‌قدم، ۱۳۹۱، ص. ۴۷)، بدان معنا که از دل صحبت کردن افراد می‌توان به فرهنگ جامعه آن‌ها نیز پی برد و از طریق بررسی قطعات زبانی حامل اطلاعات فرهنگی جامعه، فرهنگ حاکم بر آن جامعه و تفکر آنان را نیز به خوبی تبیین کرد. پژوهشگران بسیاری نیز پیرو رابطه میان زبان و فرهنگ، فرضیه‌های متعددی مطرح کرده‌اند که از چالش‌برانگیزترین آن‌ها می‌توان به فرضیه سپیرو-ورف<sup>۱</sup> (۱۹۵۶) (نقل در یی، ژانگ و نیسبت<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴) اشاره کرد. آنان اذعان دارند رابطه تنگانی میان زبان و فرهنگ هر ملت وجود دارد و فرهنگ از طریق زبان بر طرز فکر افراد نیز اثر می‌گذارد. افزون بر این، زبان بر شکل‌گیری رفتار افراد نیز تأثیرگذار است و برای شناخت عادات و فرهنگ مردم جامعه می‌توان به واکاوی زبان آن‌ها پرداخت (لیکاف<sup>۳</sup>، ۱۹۸۷).

داو کینز<sup>۴</sup> (۱۹۷۶) در کتاب *ژن خودخواه*<sup>۵</sup> با عنوان کردن مفهوم میم فرهنگی<sup>۶</sup> بر این باور است که از طریق بررسی آنان به‌عنوان خرده‌فرهنگ، می‌توان جریان و رفتار را در جامعه بررسی کرد؛ زیرا آنان واحدی بنیادی از نظرات، نمادها و کنش‌های فرهنگی هستند که از طریق گفتار، نوشتار، رفتار و آداب رسوم می‌توانند از شخصی به شخص دیگر انتقال یابند و یکی از مسیرهای این انتقال «زبان» است (پیش‌قدم، ابراهیمی، ناجی‌میدانی و درخشان، زیرچاپ). به‌طور کلی می‌توان گفت هنجارها، باورها و رفتارهای متداول در یک فرهنگ براساس میم‌های فرهنگی آن شکل

- 
1. Sapir-Whorf
  2. Ji, Zhang, & Nisbett
  3. Lakoff
  4. Dawkins
  5. selfish gene
  6. cultural meme

می‌گیرد که همچون ژنی قابل انتقال از نسلی به نسل دیگر می‌رود و تأثیر زیادی در سرنوشت افراد دارد. یعنی میم‌ها را می‌توان کدهای رفتاری<sup>۱</sup> دانست که فرهنگ افراد را توضیح می‌دهند (داوکینز، ۱۹۸۹). در این میان چنانچه این کدهای رفتاری خوب باشند، افراد سلامت اجتماعی و روانی خواهند داشت و شاهد به‌فرهنگی<sup>۲</sup> خواهیم بود و چنانچه کدهای رفتاری، نادرست و نابهنجار باشند، افراد آن جامعه از سلامت روان کمتری برخوردار هستند که این امر در طول زمان با سرایت به همهٔ مجموعه‌های فرهنگی و انسانی، باعث کندی روند توسعهٔ بشری می‌شود (پیش‌قدم، ۱۳۹۱). گلتن<sup>۳</sup> در سال ۱۸۸۳ مفهوم به‌نژادی<sup>۴</sup> را مطرح کرد و در کتاب *نبوغ وراثتی*<sup>۵</sup> (۱۸۶۹) عنوان کرد هوش ارثی است و از والد یا پدر به فرزند منتقل می‌شود. او معتقد بود با به‌نژادی و اصلاح نژاد انسان، نسل‌های آتی بهبود و سرمایه‌های ژنتیکی یک نژاد افزایش می‌یابند. چنانچه به این دو مفهوم اعتقاد داشته باشیم، به‌زبانی و به‌فرهنگی نیز امکان‌پذیر است و افراد با شناسایی ژن‌های معیوب و جایگزینی آن‌ها با ژن‌های سالم می‌توانند در راستای تعالی فرهنگی، رفتاری و زبانی گام بردارند و جامعهٔ سالم ایجاد کنند (پیش‌قدم و ابراهیمی، زیرچاپ؛ پیش‌قدم، ابراهیمی و درخشان، زیرچاپ).

همان‌گونه که با مطرح کردن رابطهٔ زبان و فرهنگ، فرضیهٔ نسبت زبانی<sup>۶</sup> سپیر-ورف (۱۹۵۶) به ذهن خطور می‌کند، می‌توان قائل به وجود نسبت فرهنگی<sup>۷</sup> نیز بود. بر این اساس، می‌توان گفت هر کشوری فرهنگ خاص خود را داراست که بر رفتارهای آنان (اعم از زبانی و غیرزبانی) تأثیر می‌گذارد و باید به این فرهنگ در هر کشوری احترام گذاشت. به‌عنوان نمونه، زبان فارسی زبانی سیال و انعطاف‌پذیر است و اجازهٔ حذف ضمیر اول شخص و حذف نوبت‌گیری در کلام را می‌دهد. بنابراین، در فرهنگ ایرانی زبانهنگ فردیت‌پرهیزی وجود دارد و فاعل در زبان فارسی قابل

- 
1. behavioral codes
  2. eucultuling
  3. Galton
  4. eugenics
  5. hereditary genius
  6. language relativism
  7. cultural relativism

حذف است در صورتی که در زبان انگلیسی وجود فاعل الزامی است. در زبان فارسی جمله «من غذا را خوردم = غذا را خوردم» اما در زبان انگلیسی چنانچه فاعل I از جمله I ate معادل انگلیسی «من خوردم» حذف شود، جمله خبری تبدیل به جمله امری خواهد شد و این زبان اجازه حذف فاعل را نمی‌دهد و جزو زبان‌های ضمیرانداز<sup>۱</sup> محسوب نمی‌شود. در حقیقت، زبانهنگ فردیت‌پرهیزی در جامعه ایرانی نشان‌دهنده فرهنگ جمع‌گرایی<sup>۲</sup> است و بر ارتباط محوری ایرانیان تأکید دارد و در زبان انگلیسی حفظ فاعل نشان‌دهنده فرهنگ فردگرایی<sup>۳</sup> و منیت آنان است (پیش‌قدم، ۱۳۹۱). شناسایی زبانهنگ‌ها در زبان‌های گوناگون به برقراری ارتباط مؤثر منجر می‌شود و عدم شناسایی آن‌ها به شکست ارتباطی می‌انجامد. چنانچه فردی فرهنگ جمع‌گرایی ایرانیان و زبانهنگ‌های مربوط به آن را نشناسد، اگر در روابط خود از ضمیر اول شخص به‌وفور استفاده کند، به مخاطب او حس خوشایندی دست نخواهد داد و ارتباط موفق صورت نمی‌گیرد. زبانهنگ‌های مسئولیت‌گریزی، صراحت‌گریزی، شرط‌گریزی، عدم اعتماد و مصادیق زیاد قسم، سکوت‌پروری از جمله زبانهنگ‌هایی هستند که باید در مکالمه با ایرانیان آنان را مدنظر قرار داد و از خلال آن‌ها رفتارها را در رابطه با دیگران تحلیل نمود. لازم به ذکر است شناسایی این زبانهنگ‌ها به فرایند اجتماعی شدن<sup>۴</sup> افراد نیز کمک می‌کنند.

**زباحواس (حواس در زبان):** یعنی حس در زبان مهم است. از این منظر، حواس را می‌توان کانال‌های اطلاعاتی دانست که دنیای فیزیکی و اجتماعی افراد را به یکدیگر مرتبط می‌سازند و بر رفتارهای (کلامی و غیرکلامی) آنان تأثیرگذار هستند (روبی، فورنل و بنسافی،<sup>۵</sup> ۲۰۱۶). به عبارت دیگر، افراد تمامی اطلاعات را از طریق حواس خود پردازش می‌کنند. اگر حواس افراد دقیق‌تر به کار گرفته شوند، بهتر می‌توانند اطلاعات را از محیط دریافت کنند و تفکر واضح‌تری از شرایط به دست

- 
1. pro-drop languages
  2. collectivism
  3. individualism
  4. socialization
  5. Rouby, Fournel, & Bensafi

آوردند (اُکانر، ۲۰۰۱). لامبارد<sup>۱</sup> (۲۰۰۷) با مطرح کردن هوش حسی<sup>۲</sup> معتقد است افراد به درون‌داد حسی به‌شیوه خاصی پاسخ می‌گویند و این هوش چگونگی تغییر حواس برای تطبیق با محیط و افراد دیگر را نشان می‌دهد. در واقع با استفاده از هوش حسی می‌توان مؤثرتر عمل و سایرین را نیز بهتر درک کرد. از این رو، با توجه به نقش حواس و هیجانات در برقراری ارتباط مؤثر و ادغام دو هوش هیجانی<sup>۳</sup> و هوش حواس، می‌توان قائل به وجود هوش هیجان‌حسی<sup>۴</sup> نیز بود. از نظر گلمن<sup>۵</sup> (۱۹۹۵) هوش هیجانی دانستن هیجانات خود، مدیریت آن‌ها، انگیزه‌دادن به خود، شناخت هیجانات سایرین و کنترل روابط است. بنابراین، هوش هیجان‌حسی را می‌توان توانایی تشخیص، برچسب‌گذاری، مانیتور کردن و مدیریت هیجاناتی در نظر گرفت که از حواس ایجاد می‌شوند و بر رفتار فرد تأثیرگذار هستند (پیش‌قدم و شایسته، ۲۰۱۷).

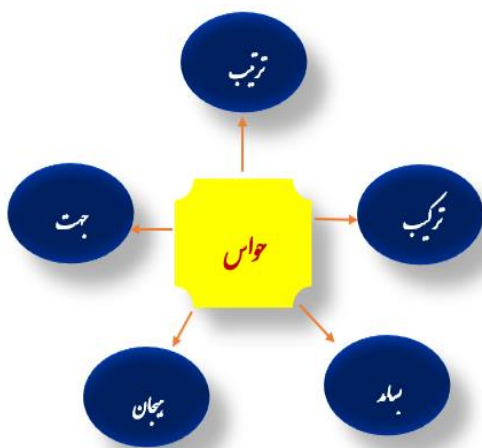
عطف به اهمیت جنبه هیجانی حواس ارتباط، مفهومی به نام هیجامد<sup>۶</sup> (هیجان+بسامد) (پیش‌قدم، آدامسون و شایسته، ۲۰۱۳؛ پیش‌قدم، طباطبائیان و ناوری، ۱۳۹۳؛ پیش‌قدم، ۲۰۱۵) مطرح شده است با تبیین این مهم که ترکیب حواس و میزان رویارویی با یک موضوع بر نوع هیجان افراد تأثیر می‌گذارد، بدین معنا که چنانچه افراد میزان مواجههٔ زیادتری با شیئی داشته باشند و میزان حواس بیشتری از آنان در این مواجهه درگیر شده باشد، احتمال تجربهٔ هیجانی و شناخت نسبت به آن موضوع نیز زیادتر خواهد بود و شنیدن، دیدن یا لمس کردن شیء می‌تواند هیجانات گوناگونی در افراد تولید کند و بر میزان درک و شناخت از پدیده‌های جهان هستی تأثیرگذار باشد (پیش‌قدم، جاجرمی و شایسته، ۲۰۱۶). بر این اساس باید توجه داشت، میزان تزریق حواس به افراد در رابطه اهمیت بسیاری دارد. برای مثال، در

1. Lombard
2. sensory intelligence (SQ)
3. emotional intelligence (EQ)
4. emotional-sensory quotient (ESQ)
5. Goleman
6. emotioncy

ارتباط با کودکان استفاده از حواس لمسی اهمیت زیادی دارد و در ارتباط با بزرگسالان استفاده از حس شنیداری اثرگذارتر است. بنابراین چنانچه حواس را به دو نوع حس زبانی<sup>۱</sup> و حس فیزیکی<sup>۲</sup> تقسیم کنیم، افزون بر حواس فیزیکی (حواس چندگانه متداول)، حواس واژگانی و وزن حواس<sup>۳</sup> در ارتباطات نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است و افراد باید در مکالمات خود بدانها توجه داشته باشند.

به عنوان نمونه، گفتن دو عبارت «من دیروز صبحانه خوردم» و «من دیروز صبحانه نان سنگک تازه و پنیر محلی گوسفندی در یک صبح دل‌انگیز خوردم» میزان متفاوتی از حواس را درگیر می‌کند. در جمله اول بیشتر حس شنیداری مخاطب درگیر می‌شود اما در جمله دوم افزون بر حس شنیداری، حواس دیداری، بویایی، چشایی نیز می‌تواند درگیر شود و جمله حاوی حواس کلامی است. مثالی دیگر دو جمله «مریم موفق شد» و «مریم پلکان ترقی را به سرعت طی کرد» است. جمله اول جمله‌ای انتزاعی است که حس خاصی را برای مخاطب درگیر نمی‌کند، اما با شنیدن جمله دوم مخاطب تصویر پله و حرکت بر روی آن به ذهنش خطور می‌کند و حواس دیداری و حرکتی او فعال می‌شود. با میزان درگیری حواس می‌توان تصویرسازی بهتری برای مخاطب تولید کرد و ارتباط به صورت مؤثرتری برقرار می‌شود. به عنوان نمونه، برای اینکه فردی را ناراحت نکنیم، به وی می‌گوییم «هوا گرم است» به جای اینکه بگوییم «پنجره را باز کن». بنابراین، حس حرکتی را درگیر نمی‌کنیم تا او حس و هیجان بهتری داشته باشد. به طور کلی، با توجه به اهمیت حواس، می‌توان عناصر شکل زیر را در برقراری ارتباط مؤثر مهم دانست:

1. linguistic sense
2. physical sense
3. sensory weight



شکل ۴. عناصر مهم حواس در برقراری ارتباط مؤثر

همان‌گونه که شکل ۴ نشان می‌دهد با توجه به مفهوم زیاحواس، ترکیب حواس با یکدیگر و چگونگی ترتیب آن‌ها (حس‌آمیزی)، جهت و میزان استفاده از حواس در کلام و ارتباط آن‌ها با هیجان نقش مهمی در برقراری ارتباط دارد و گوینده باید به این مؤلفه‌ها برای تنظیم کلام خود و استفاده از واژگان زبانی توجه ویژه مبذول دارد.

#### ۶. انواع مکالمه: زبان خودخواه<sup>۲</sup> و زبان دگرخواه<sup>۳</sup>

براساس آنچه ذکر شد، در یک مکالمه «خود»<sup>۴</sup> و «دیگری»<sup>۵</sup> هر دو دارای اهمیت هستند و برطبق دسته‌بندی زیامغز می‌توان انواع مکالمه را به دو دسته «زبان خودخواه» و «زبان دگرخواه» تقسیم کرد. توانش ارتباطی که به آن اشاره شد، زبان خودخواه است و تنها هدف و رسیدن به قصد و نیت مهم است، بنابراین برای برقراری ارتباط مؤثر و موفق باید فرای آن گام برداشت. اما توانش درمان زبانی، زبان دگرخواه است. در این زبان رسیدن به هدف مهم است و پیش از آن باید حال مخاطب خوب باشد تا از طریق آن بتوان به اهداف دست یافت. در واقع با کمک به

1. sensbination
2. self-oriented language
3. other- oriented language
4. introspection (self)
5. outrespection (other)

دیگران دوپامین و سروتونین مغز افزایش می‌یابد و با آلفایی شدن موج مغز حال فرد مقابل خوب می‌شود. چنانچه بخواهیم اجزای یک مکالمه موفق را برحسب سطوح زبانی در نظر بگیریم، صحبت فرد باید در ابتدا روان<sup>۱</sup> باشد که فرد آن را در خانواده می‌آموزد. پس از آن گفته باید از دقت<sup>۲</sup> لازم برخوردار باشد و دارای اشتباهات دستوری و غیره نباشد که فرد آن را در خانواده و مدرسه می‌آموزد و در ادامه، گفته فرد باید در عین سادگی و روانی، پیچیدگی‌های<sup>۳</sup> مفهومی لازم را داشته باشد که این امر نیز در مدرسه آموخته می‌شود. در نهایت فرد باید بداند چگونه از کلام در برای متقاعدسازی و قانع کردن دیگران استفاده کند تا نظر او را گوش کنند (عاملیت)<sup>۴</sup>. این سطوح توانش ارتباطی هستند که زبان خودخواه هستند و تنها فرد را در نظر می‌گیرند. اما چنانچه بخواهیم دیگری را نیز در نظر بگیریم، لایه پنجمی هم می‌تواند وجود داشته باشد و آن مسئولیت‌پذیری<sup>۵</sup> است. یعنی فرد در قبال آنچه می‌خواهد به دست آورد مسئول است و باید تلاش کند در ارتباط حال مخاطب خود را خوب کند و نگرش مثبت در او ایجاد کند. بنابراین، تنها خود فرد و رسیدن به خواسته فردی اهمیت ندارد بلکه «دیگری» نیز مهم است. به عنوان نمونه، فردی به منزل یکی از اقوام به میهمانی رفته است و اتاق از نور مناسبی برخوردار نیست. در این شرایط وی طبق رودربایستی که با میزبان دارد نمی‌تواند درخواست خود را مستقیم مطرح کند. بنابراین، غیرمستقیم می‌گوید: «هوا چه زود تاریک می‌شود». چنانچه میزبان زبافکر این جمله که نشان‌دهنده تفکر پشت این عبارت زبانی است را بفهمد رمزگشایی اتفاق می‌افتد و پس از آن مکالمه مؤثر شکل می‌گیرد. تفکر این جمله این است که ما می‌خواهیم میزبان چراغ را روشن کند. زبانهنگ آن به فرهنگ پشت عبارت زبانی می‌پردازد و فرد گوینده با توجه به فرهنگ خود این‌گونه تصور می‌کند که اگر مستقیم درخواست خود را مطرح کند، مخاطب ناراحت می‌شود. پس زبانهنگ

- 
1. fluency
  2. accuracy
  3. complexity
  4. agency
  5. accountability



این جمله زبان غیرمستقیم گو است و فرد به جای بیان مستقیم «چراغ‌ها را روشن کنید» ترجیح داده است درخواست خود را برای جلب رضایت مخاطب غیرمستقیم بیان کند. زبانه‌یجان این جمله مثبت است و فرد ممکن است ناراحت نشود. زبانه‌یجان آن بیشتر حس دیداری است (تاریک) و زمانی که فرد درخواست می‌کند چراغ روشن شود لمسی اتفاق نمی‌افتد و فرد وارد فضای حرکتی نمی‌شود. به‌طور کلی براساس روان‌شناسی گفتمانی<sup>۱</sup>، کاربرد زبان، گفتمان است و گفتمان شکلی از زبان و کاربرد آن است که ساخت تاریخی و اجتماعی پیدا کرده است (اسکندری، ۱۳۹۲). بر این اساس، اگر زبان را عوض کنیم، واقعیت تغییر پیدا خواهد کرد. در این نظریه اعتقاد بر آن است که هیجان پدیده‌ای روان‌شناختی است و ساختاری اجتماعی دارد. بنابراین، برای پی‌بردن به احساسات افراد باید عملکرد و رفتار آن‌ها را در موقعیتی احساسی سنجید (بیلیگ<sup>۲</sup>، ۱۹۹۷). در واقع می‌توان گفت روان در زبان موجود است و زبان نیز تفکر و هیجان را در درون خود دارد. از سوی دیگر، زبان فرهنگ نیز هست که از نسل‌های گذشته به ما به ارث رسیده است. برخی از قسمت‌های زبان مبین بدفرهنگی است و برخی مبین به‌فرهنگی و اینکه چگونه با فرد مقابل صحبت کنیم بر حال او و تغییر نگرش او تأثیر بسیاری دارد. بنابراین، روان را باید در زبان پیدا کرد و آن را به دیگران آموخت که آشنایی با الگوی زبامغز این راه را تسهیل می‌کند.

#### ۷. نتیجه‌گیری

برای برقراری ارتباط مؤثر با دیگران، افزون بر راه‌های برقراری ارتباط مؤثر و رسیدن به قصد و خواسته‌های فردی (توانش ارتباطی)، باید به توانش درمان‌زبانی<sup>۳</sup> (زبان برای زندگی بهتر) نیز توجه کرد، بدین معنا که گوینده باید افزون بر خود، به مخاطب، تفکرات، هیجانات، حواس و فرهنگی که وی بدان تعلق دارد نیز توجه کند.

---

1. discursive psychology

2. Billig

3. linguo-therapeutic competence

باید توجه داشت زبان در تولید هیجان و بستر فرهنگی نقش مهمی دارد. از این منظر، انسان‌ها موجوداتی اجتماعی هستند که تعامل اجتماعی موفق آن‌ها با یکدیگر به‌طور مستقیم به توانایی آن‌ها در درک و فهم فرآیندهای شناختی و هیجانی وابسته است (ولم و همکاران<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶) و موضوعاتی که هیجانات فرد را درگیر می‌کنند، بهتر در خاطر فرد می‌مانند و در مغز نیز راحت‌تر پردازش می‌شوند (اشنر<sup>۲</sup>، ۲۰۰۰). از سوی دیگر باید در نظر داشت که توجه هیجانی<sup>۳</sup> افراد (میزان تمایل به مشاهده و ثبت هیجانات)، وضوح هیجانی<sup>۴</sup> (توانایی فهم و تشخیص هیجانات) و غیره فرهنگ‌محور هستند و از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت می‌باشند (پیش‌قدم و شایسته، ۲۰۱۷).

از این رو، در مکالمات بهتر است هیجان‌سنجی زبانی صورت گیرد و گوینده باید نشانه‌های هیجانی را رصد کند تا بداند آیا مکالمه را باید ادامه بدهد یا خیر؟ در واقع، با معرفی الگوی زبامغز از هیجانات در زبان (زبایجان)، تفکر پشت عبارات زبانی، توجه به ترتیب و ترکیب حواس و در نظر گرفتن فرهنگ بومی می‌توان برای اقناع‌گری و رسیدن به خواسته‌ها استفاده کرد:



شکل ۵. مؤلفه‌های مؤثر در اقناع‌گری

1. Völlm et al.
2. Ochsner
3. emotional attention
4. emotional clarity

از آنجا که هیجانات نقش مهمی در روابط دارند، تأثیرات هیجانی واژگان می‌تواند بسان الکلنگ هیجانی<sup>۱</sup> در نظر گرفته شود که گوینده باید بداند در چه زمان از چه واژگانی با بار هیجانی مثبت یا منفی استفاده کند؛ بدین معنا که چنانچه از جملات منفی برای فردی استفاده می‌کند، باید بداند که همزمان برای خنثی کردن این جملات، از واژگان با بار هیجانی مثبت نیز استفاده کند. پرواضح است که در مسیر ارتباط موفق و تأثیرگذار بازی با هیجانات نقش مهمی ایفا می‌کند و باعث سلامت روان و نشاط افراد می‌شود. گوینده موفق می‌داند چه زمانی در مکالمه خود جدی باشد و چه زمانی از مزاح و طنز استفاده کند و تلاش می‌کند گفتمان خود را براساس مخاطب تنظیم کند. گاه لازم است برای برقراری ارتباط مؤثر با مخاطب همگام شد و سرعت گفته و سایر مؤلفه‌های کلامی را برحسب مخاطب تنظیم کرد.

باید توجه داشت که واکنش‌های هیجانی در ارتباط مستقیم با میزان درگیری حواس هستند (پیش‌قدم و شایسته، ۲۰۱۷). بنابراین، توجه به سبک‌های حسی ترجیحی افراد نقش مهمی در برقراری ارتباط دارند و طبق مفهوم نسبیت حسی<sup>۲</sup> (پیش‌قدم، جاجرمی و شایسته، ۲۰۱۶)، حواس می‌تواند شناخت افراد را نسبی کند و واقعیت دنیای آنان را تحت تأثیر قرار دهد. بر این اساس، آگاهی از هیجاناتی که در نتیجه درگیری حواس مختلف به وجود می‌آیند نیز در یک رابطه مهم هستند (پیش‌قدم و شایسته، ۲۰۱۷). طبق مفهوم نوازه حسی<sup>۳</sup> (پیش‌قدم، ابراهیمی و طباطبائی‌ان، ۱۳۹۸) گوینده برای برقراری ارتباط مؤثر تلاش می‌کند به حواس پنج‌گانه مخاطب توجه کند و سعی می‌کند شرایطی فراهم کند تا این حواس ارضا شوند. پرواضح است هرچه تلاش کند حواس بیشتری از مخاطب درگیر کند، رابطه وی از نوع حواس افزوده<sup>۴</sup> (پیش‌قدم، ۲۰۱۸) خواهد بود و طبق نظر آیزن و اشمیت<sup>۵</sup> (۲۰۰۷) با درگیری حواس

- 
1. emotional seesaw
  2. sensory relativism
  3. sensory stroke
  4. thick-slice sensory
  5. Isen & Shmidt

بیشتر، بخش وسیع تری از مغز درگیر می‌شود و این امر به یادگیری و برقراری ارتباط کارآمدتر منجر خواهد شد.

از سوی دیگر، در راستای همدلی احساسی<sup>۱</sup> (جاور<sup>۲</sup>، ۲۰۱۶) چنانچه فردی خود را به‌جای مخاطب بگذارد و حالات هیجانی او را درک کند، درک نیات، خواسته‌ها، هیجانات و حالات افراد سبب می‌شود که در روابط سوءتفاهم کمتری اتفاق بیفتد و تعاملات موفق‌تر انجام شوند. همچنین، توانایی در نظر گرفتن زاویه دید دیگران باعث می‌شود افراد به جهان از دید سایرین بنگرند و قادر به درک نقطه نظر آنان نیز باشند.

به‌طور کلی باید به این مهم اشاره کرد که زبان‌ورزی (چگونگی استفاده از زبان در کلام) و دکوراسیون/زینتگری زبانی<sup>۳</sup> در برقراری ارتباط مؤثر با دیگران حائز اهمیت است و می‌تواند در پژوهش‌های آتی بیشتر مد نظر قرار بگیرد. در زبان‌ورزی، توجه به عملکردهای حسی، هیجانی و شناختی عناصر پیرامون، تصویر جامع‌تری از مکالمات و کیفیت روابط ارائه می‌دهد و نباید از آن‌ها غافل بود که این امر در راستای پژوهش دان<sup>۴</sup> (۲۰۰۰) و تامسون، کراکر و مارکتو<sup>۵</sup> (۲۰۱۰) است که معتقدند حواس نقش فراتری از شناسایی جهان فیزیکی دارند و ادغام آنان با هیجانات در شناخت انسان‌ها تأثیر بسزایی دارد. دکوراسیون/زینتگری زبانی و تزئین کلام نیز هویت و شخصیت افراد را نشان می‌دهد که ریشه در هوش و استعداد زبانی افراد دارد و با تأکید بر کارکرد اصلی زبان، باعث جذاب شدن آن می‌شود. استفاده از فکرآمیزی<sup>۶</sup>، هیجان‌آمیزی<sup>۷</sup>، فرهنگ‌آمیزی<sup>۸</sup> و حس‌آمیزی از جمله راهکارهایی هستند که با توجه به تفاوت‌ها و ارزش‌های فرهنگی از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت‌اند.

- 
1. affective empathy
  2. Javor
  3. language decoration
  4. Dunn
  5. Thomson, Crocker, & Marketo
  6. cogbination
  7. emobination
  8. culbination

و می‌توانند در دکوراسیون/زینتگری زبانی مد نظر قرار بگیرند. از این رو، باید توجه داشت از آنجا که افراد دارای تجارب حسی و هیجانی مختلف از مفاهیم پیرامون خود هستند، عبارات زبانی که به کار می‌روند باید به گونه‌ای باشند که در مخاطب حس و هیجان مثبت تولید کنند و در نظر گرفتن الگوی زیامغز در این راستا مثرتر است.

### کتابنامه

- اسکندری، ح. (۱۳۹۲). بررسی نقش و اهمیت روش تحلیل گفتمان در قلمرو روان‌شناسی گفتمانی. *اندازه‌گیری تربیتی*، ۴(۱۴)، ۸۷-۶۵.
- پیش‌قدم، ر. (۱۳۹۱). معرفی «زیاهنگ» به‌عنوان ابزاری تحول‌گرا در فرهنگ‌کاوی زبان. *مطالعات زبان و ترجمه*، ۴، ۶۲-۴۷.
- پیش‌قدم، ر. و ابراهیمی، ش. (۱۳۹۹). معرفی الگوی ارتباطی مؤثر تدریس در پرتو آموزش هیجانه‌محور. *مطالعات زبان و ترجمه*، ۵۳(۱)، ۶۱-۳۱.
- پیش‌قدم، ر.، و ابراهیمی، ش. (زیرچاپ). *زیاهنگ مطالعه‌ای در ژن‌های فرهنگی ایرانیان*. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- پیش‌قدم، ر.، ابراهیمی، ش.، شعیری، ح. ر.، و درخشان، ع. (زیرچاپ). معرفی زیاهیجان به‌عنوان حلقه مفقوده قوم‌نگاری ارتباط: مکمل الگوی SPEAKING هایمز. *جستارهای زبانی*.
- پیش‌قدم، ر.، ابراهیمی، ش.، و طباطبائیان، م. س. (۱۳۹۸). *رویکردی نوین به روان‌شناسی آموزش زبان*. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- پیش‌قدم، ر.، طباطبائیان، م. س.، و ابراهیمی، ش. (زیرچاپ). *کاربرد دوزبانگی و دوزبانگی کاربردی*. تهران: انتشارات بنیاد سعدی.
- پیش‌قدم، ر.، طباطبائیان، م. س.، و ناوری، ص. (۱۳۹۲). *تحلیل انتقادی و کاربردی نظریه‌های فراگیری زبان اول از پیدایش تا تکوین*. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- زرقانی، س. م.، و اخلاقی، ا. (۱۳۹۱). تحلیل ژانر سطح براساس نظریه کنش گفتار. *ادبیات عرفانی*، ۳(۶)، ۸۰-۶۱.
- شعیری، ح. م. (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان*. تهران: سمت.

طباطبائی فارانی، س.، پیش قدم، ر.، و مقیمی، س. (۱۳۹۸). معرفی الگوی هیجامد به عنوان شیوه‌ای کارآمد برای کاهش اضطراب خواندن در زبان خارجی. *مطالعات زبان و ترجمه*، ۵۲(۲)، ۳۵-۶۳.

محمدزاده، آ.، و خرمی بنارکی، آ. (۱۳۹۲). نظریه ذهن در پرتو مطالعات عصب‌شناختی. *تازه‌های علوم اعصاب*، ۵۰، ۲۸-۳۷.

- Austin, J. L. (1975). *How to do things with words*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- Billig, M. (1997). The dialogic unconscious. *British Journal of Social Psychology*, 36(2), 139-159.
- Canale, M., & Swain, M. (1980). Theoretical bases of communicative approaches to second language teaching and testing. *Applied Linguistics*, 1(1), 1-47.
- Carpendale, J., & Lewis, C. (2006). *How children develop social understanding*. Oxford, England: Blackwell.
- Damasio, A. R. (1994). Descartes' error and the future of human life. *Scientific American*, 271(4), 144-144.
- Damasio, A. R. (2001). Descartes error revisited. *Journal of the History of the Neurosciences*, 10(2), 192-194.
- Dawkins, R. (1976). *The selfish gene*. Oxford, England: Oxford University Press.
- Descartes, R. (1637). *Discourse on method and meditations on first philosophy*. Cambridge, MA: Hackett.
- Dunn, W. (2000). Habit: What's the brain got to do with it? *The American Journal of Occupational Therapy*, 55(6), 608-620.
- Galton, F. (1869). *Hereditary genius: An inquiry into its laws and consequences*. London, England: Macmillan.
- Galton, F. (1883). *Inquiries into human faculty and its development*. London, England: Macmillan.
- Goleman, D. (1995). *Emotional intelligence*. New York, NY: Bantam.
- Hymes, D. H. (1972). On communicative competence. In J. B. Pride & J. Holmes (Eds.), *Sociolinguistics selected readings* (pp. 269-293). Baltimore, MD: Harmondsworth Penguin.
- Isen, A. M., & Shmidt, E. (2007). *Positive affect facilitates incidental learning and divided attention while not impairing performance on a focal task*. Paper presented at the Emotions Pre-Conference at the Annual Meeting of the Society for Personality and Social Psychology, Memphis, TN.
- Javor, R. (2016). Bilingualism, theory of mind and perspective-taking: The effect of early bilingual exposure. *Psychology and Behavioral Sciences*, 5(6), 143-148.
- Ji, L. J., Zhang, Z., & Nisbett, R. E. (2004). Is it culture or is it language? Examination of language effects in cross-cultural research on categorization. *Journal of Personality and Social Psychology*, 87(1), 57-65.
- Lakoff, G. (1987). *Women, fire and dangerous things: What categories reveal about the mind*. Chicago, IL: University of Chicago Press.

- Lombard, A. (2007). *Sensory intelligence*. Welgemoed, South Africa: Metz.
- MacLean, P. D. A. (1978). *Mind of three minds: Educating the triune brain*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Ó Siochrú, C. (2018). *Psychology and the study of education: Critical perspective on developing theories*. New York, NY: Routledge.
- O'Connor, J. (2001). *NLP workbook: A practical guide book to achieving the results you want*. London, England: Harper Collins Publishers.
- Ochsner, K. N. (2000). Are affective events richly 'remembered' or simply familiar? The experience and process of recognizing feelings past. *Journal of Experimental Psychology: General*, 129, 242-261.
- Overwalle, F. V. (2009). Social cognition and the brain: A meta-analysis. *Human Brain Mapping*, 30(3), 829-858.
- Pishghadam, R. (2015, October). *Emotioncy in language education: From exvovement to involvement*. Paper presented at the 2nd Conference of Interdisciplinary Approaches to Language Teaching, Literature, and Translation Studies. Mashhad, Iran.
- Pishghadam, R. (2016, May). *Emotioncy, extraversion, and anxiety in willingness to communicate in English*. Paper presented at the 5<sup>th</sup> International Conference on Language, Education and Innovation. London, England.
- Pishghadam, R. (2018, June). *An introduction to thin-slice sensory education: Less is more*. Paper presented at the International Academic Conference on Economics, Business and Social Sciences, Tbilisi, Georgia.
- Pishghadam, R. (2020). *101 educational concepts* [101 mafhoom-e amoozeshi]. North Carolina, USA: Lulu Press.
- Pishghadam, R., & Shayesteh, S. (2017). Emo-sensory expression at the crossroads of emotion, sense, and language: A case of color-emotion associations. *International Journal of Society, Culture and Language*, 5(2), 15-24.
- Pishghadam, R., Adamson, B., & Shayesteh, S. (2013). Emotion-based language instruction (EBLI) as a new perspective in bilingual education. *Multilingual Education*, 3(9), 1-16.
- Pishghadam, R., Ebrahimi, S., & Derakhashan, A. (in press). Cultuling analysis: A new methodology for discovering cultural memes. *International Journal of Society, Culture and Language*.
- Pishghadam, R., Ebrahimi, S., Naji Meidani, E., & Derakhashan, A. (in press). An introduction to "Cultuling" Analysis (CLA) in light of variational pragmatics: A step towards "Euculturing". *Research in Applied Linguistics*.
- Pishghadam, R., Jajarmi, H., & Shayesteh, S. (2016). Conceptualizing sensory relativism in light of emotioncy: A movement beyond linguistic relativism. *International Journal of Society, Culture and Language*, 4(2), 11-21.
- Rouby, C., Fournel, A., & Bensafi, M. (2016). The role of senses in emotion. In H. Meiselman (Ed.), *Emotion measurement* (pp. 65-81). New York, NY: Woodhead.
- Thomson, D. M., Crocker, C., & Marketo, C. G. (2010). Linking sensory characteristics to emotions: An example using dark chocolate. *Food Quality and*

- Preference*, 21(8), 1117-1125.
- Völlm, B. A., Taylor, A. N., Richardson, P., Corcoran, R., Stirling, J., McKie, Sh., Deakin, J. F. W., & Elliott, R. (2006). Neuronal correlates of theory of mind and empathy: A functional magnetic resonance imaging study in a nonverbal task. *Neuroimage*, 29(1), 90-98.
- Vygotsky, L. (1978). *Mind in society*. Cambridge, MA: Presidents and Fellows of Harvard College.
- Vygotsky, L. (1986). *Thought and language*. Cambridge, MA: MIT.

#### درباره نویسندگان

رضا پیش قدم استاد گروه زبان انگلیسی و روان‌شناسی تربیتی دانشگاه فردوسی مشهد است. پژوهش‌های ایشان بیشتر در حوزه هیجامد، زیاهنگ و نوازه است.

شیما ابراهیمی استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی (گرایش آموزش زبان فارسی) است. پژوهش‌های ایشان بیشتر در حوزه آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان و فارسی‌زبانان، هیجامد و زیاهنگ است.